



بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لذت زیادت را دوست ایزدی است حکم که از او معالیه رحمت را در خواست غایب گفت اندک لبم ابرو ابرو را رسم فرمود
 حرف است دو کمان دو رخ نیز تو زده کس اندک بخت با می یکی از ان رخ تو فرستد و نیز گفت اندک که در دوش لب
 چهار ساعت است براسی پنج ساعت پنج نماز مقرر فرمود و برای تو زده بانی این فرود حرف داده اند تا در هر شصت
 و حرکت و سکون آن فرود ساعت را بگذراند که درین فرود حرف است ستون صاف تو و نیز گفته اند که سوره برات در
 مستطیل بر حکم قتل گفت راست از لبم ابرو ابرو را رسم غایب در شصت اندک وقت هیچ نیز تو فرمود و
 که لبم ابرو اندک بگویند لبم ابرو ابرو را رسم تو نیز که صورت فتح محو است بخت در دست اقصای آن می کند پس
 این که رحمت را بر وقت همان در دست کند و قبل در هر روز بخندد بار در نماز فرض التبت بر زبان خود جاری نماید یعنی
 که از حنطب و مداب محفوظ بر حمت و ثواب محفوظ گردد و از خواص این آیت است که آنحضرت حرم فرموده است که
 آدمی یا نیخانه رودی باید لبم ابرو بگویند تعالی واقع شود در میان شرمگاه او و نظر سلطان و چون این کلام در میان شخص در میان
 دشمنان دنیوی یا دجاییان شخص در میان حقیقی التبت حجاب خود باشد و بچه متعلق با خود است اینست که در نیخانه
 چیز است همه و هیچ و دیگر پس از زنده و غیر زنده را می باشد چنانچه هیچ باغ و بوستان و شهر و دیوار و دیگر جمادات مباح و
 مشهور است و در بعضی کلمات و می باشد و نیز هیچ گاهی قبل از احسان می باشد و گاهی بعد از آن و محمد منیت مگر بعد از احسان نیز
 هیچ گاهی معنی می باشد و لهذا آنحضرت هم فرموده اند احسن التراب فی وجه المؤمن یعنی خاک اندازید در زمین من کندگان
 پیش از آنکه سجده است چنانچه آنحضرت هم فرموده اند من لم یجد الناس لم یجد الله یعنی هر که مردم را نشناخت خدا را هم نشناخت
 خود را که در دنیا گویی باشد که بر لغتی که از کس سید است و در هر نعمت رسیده و نارسیده و بلکه بر کمال ذاتی و شخص نیز می شود پس این
 جهات همه را به هیچ و شکر بخند فرموده اند و نیز مقام مقصود آن بود که از زبان بنده صاحب الدیعی محمد می کند خدا را بگویند لیکن از سبک او
 حاجت است از آنکه سید محمد بن ابی حمزه رسیده است که او را فوق الطاف تکلیف دهند که بگویند که عبادت فرمودند که آنکه سید یعنی کمال حق
 و ملک دوست نخواهد بود قادر بر آوای آن شود و نیز گویند که حضرت داود علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام در خواب بگریه عرض کرد که بار
 کین اشک من چه قسم از خود و شکر تو تو را بر آید که شکر من نیز توفیق و تعلیم است و این انعام دیگر در بیان شکر و بگویند پس منشی لا اله الا الله
 حق فرموده اند و چون خود را از شکر معجزه آنست که شکر من کردی نیز که او را می گفتند ولایت میکرد آن که این گویند حق تعالی را حمدی
 حال که او را شکر تعالی را حمدی که او را شکر تعالی را حمدی که او را شکر تعالی را حمدی که او را شکر تعالی را حمدی که او را شکر تعالی را حمدی که او را شکر
 و اینهمه درم نباشد که هر صاحب غلت حق می شود و از آن کس که بر نعمت کرده است شکر از برید و راست و از شکر کرد و با شاه عادل از رحمت او را
 و هم سدا فرزند علی هم چه قسم حق و ملک او تعالی شکرش بر او بیش آنست که نعم و حقیقت در پرده هیچ بود و تعالی است نیز که در دل حق
 معنی را داده و تمام را بدید که در آن نعمت را با او داد و نور ابرار آن نعمت مسلط کردن که بگریه بچند و کسی را که نعمت با او رسیده است
 این نعمت متغی ساقی از خود خوات و انقطاع مامون و دشمن کار و تعالی است و لهذا فرموده اند که او را که من نعمت حق الله پس بگویند در
 شکر خدا رنگارنگ و دانا اند که حکم مالک نوا نهای طعام کبیری برساند نعمت با آنها منسوب منیت و نیز بر مخلوق که هر جنس خود را نعمت
 برساند و منسوبه از آن نعمت طلب دارد و یا ثواب یا ثنائی نیک یا تحسین خلق سخاوت یا من خلق یا بل دفع رقت معیت
 از خود و هر که طالب جو من شد منم نماند و در حقیقت سستی بر منیت و او قائل که کامل لذات است هیچ وجه طلب کمال و دفع نقصان
 از خود منظور ندارد و زیرا که تحصیل حاصل محال است پس انعام او جو محض است و سستی خود غیر از لذات او قائل
 و بگویند نیست در اینجا شبهه دارد و می شود که در جواب سنج مقدم بر تحمید است و لهذا گفته میشود و سبحان الله و الله
 درین سوره بر تحمید را مقدم فرموده اند و چرا که تحمید و تحمید و تحمید است که هر دو یک نام

است تیسری سینه اخن غریق فیروز و شکر بقل و شمع دوم فروما بدات سینه لعان نور کاز عالم خوت و عالم دوت بعد از
 کمال میانه و نور و سینه سیم درشت سینه چتریک باعث باشد بر توجیه جهت سعادت چهارم توفیق فائده سینه آسان
 شدن حرکت بصوب جواب و وصول مطلب در اسرع اوقات بسبب سعادت اسباب و نیز کشتن است
 سینه قیاسه هم قوی تا آخر امر و افواج بصیرت در کار پس این همه شانزده چیز است که تربیت آدمی بر آنها موقوف
 است و او را در قرین ایجاب است که اسباب است که تعین آن در کتب موجود است و او را در قرین آن اسباب است
 است و چون خردون فعل اختیار است که هر چه است که در او و قدرت و اراده و علم در کار است و هر چند در نبات
 که قدرت و اراده و علم ندارد نیز قوت جذب غذا و برق و او را اند و بهین جهت نبات را از جنگلی ترگزاند و نه اند لکن نبات از طلب
 غذای اجید عاجز است زیرا که او را معرفت است بجان آن غذای اجید و مذاق و قوت انتقال دارد پس حیوان را حواس
 و او را اند که سینه از آن با قوت کاسه است تا بسبب آن احساس کند گرمی آتش و سردی و تسخیر و بر بدن و در
 پس گویند و موقوف اند لکن حیوان را که او را همین یک قوت است و بسبب مثل دیدن عاجز است باشد از آنکه از دشمن اجید
 بگریزد یا از محبوب اجید را طلب نماید پس براسی دریافت اشیا به عین خود و دیگر حواس و مزه که از اشیا مگویند
 تا او را که از اشیا نماید چون باور آن را که جهت مطلوب و دور سو بکاشیند دریافت مینمود و قوت دیگر را و اند که از آن
 گویند و بسبب آن او را که جهت اشیا می طلبد و دور سو به قوت اند لکن این قوت هم محبوب را و را که نمی تواند که در طلب
 و دور سو متصور نخواهد شد مگر بعد از قرب آن پس برای او را که مجرب قوت دیگر را و اند که از اشیا مگویند و اگر شخصی را
 رغبت نباشد به چیزی پس او را که از اشیا مگویند براسی طلب کردن آن از زمین فوج خود کلاسه و از زمین فوج
 حروف نامرئی است که کفان خیر و فغان خیر از باز آید و در دست سازید باز چون خدا بمرسد برای دریافت لذات او قوت
 از آنکه جنبه سینه لذت اقبال طبیعت بران غذا بسیار شود و جذب او طبیعت را سهل گردانید و چسبشتر که قوت
 خیال نیز جنبه سینه با جمیع محوسات را در خیال نگه دارد و وقت رغبت خواستش کند مثلا ترنج را شش برین روز در خوشتر
 سینه حاصل دریافت صورت هر که آن را در خیال داشت تا وقت حاجت طلب نماید یا ز قوت شش و لب که چو که مطلوب باشد
 او قوت که هر که چو چو گریز از ضد مطلوب شود و قوت حشمت براسی دفع خصمی که غذای حاصل کرد و را حشمت نماید زیرا که
 به برای آن را و اند که طلب و دور سو در دست برای گرفتن بران رسانیدن غذای براسی رسانیدن طعام معده و دور سو
 و در غذا نهایی می بیند که در طعام تا بقیح آن شان شود و زبان برای تحریک طعام در دهان برای چشیدن نزد برای یاد کردن نام
 خدا طلب العالی برای سخن کردن و مری و تنه برای دفع طعام سو به معده و معده را برای آن که گشت ده شود و طعام را در خود بگرداند
 منطبق شود تا طعام در آن معده باطن پذیرد و منتظر است تا از اجزای شش که در دور برای طبع و بقیح طعام در معده حرارت کبد و طحال است
 ضرور است که این اعضا را با حشمت که در دوزخ برای آنکه طعام بعد از طبع نگیرد سو شده و از اجزای رسته عروق و در کبد رسد و
 در باطن طبع دیگر خورد خون گردد و بسبب حرارت طبع پاره اندازد سودا شود مثل ردی و از اعمال جذب کند و بار و صفرا شود مثل
 کف و از غلظت خود جذب نماید و نیز در خون که زیادت رفت و رطوبت باقی است مصلح جان است که باز تصفیه آن نوره شود و پس از
 این که در کفین داد غذا تا جذب بدست نماید و چون خون تصفیه شد لایه او را تقسیم تمام بدن باید نمود و برای این کار عروق غنای فزونی
 از عروق غذا گرفت تا شریات باز چون فضلا طبع ناول که در معده و لایه دور سو بر رضای صعب گشت با معاد دفع شده و باره را قوی و نیز
 و برای کشاند و از صفرا را با معاد و سنده و آن صفرا را در اجزای رطوبت دفع فضا بهر سو و چون بدن را غذا در عروق است لایه چوب
 از سو و اگر اعمال از جذب کرده بود و در آن عروق و فیض بهر سو و در آنجا با معاد رسانیدن غذا تا قوت سینه و این حرکت آید

و طبیعت طلب برانند و از این جهت غلبه بر او بود و مقدر خدای خود گرفت بانی را ایشان را اندازد تا در راه و بار یک که بنشیند با عجل است مانند
 اگر دوباره آدمی را از جنس خود چنانچه بی بسیار در کار است که تمیز از مخلوق دارد و در صورت کفایت ختم آدمی اگر سندی ماند پس باید او را
 حرفه دیگر کند که در کمال سبب انانیت ختم حاصل گردد و آن حرفت خلقت است و در آن سر که است اول خاک ختم را در آن نگاه دارد
 و دوم به سیم آب سوا آن ختم ختم شده و شش و دیگر را در او و بر او با لایست از تحریک بویفت تا نفوذ کند در زمین و در اخراجی ختم در آید
 و از آن است و در آن هر سه درخ شود با و صفت این چهار گوی باشد و با کستان نیز که زیست زیرا که بدون گری سوا آن کار در اجزای ختم نمی
 تواند کرد و چهار است که بوی سیم و موجب موجود میشود و موجب بیان بار آید از زمین در امت رسانیدن محتاج بکندن نیز و چاره
 کردن و شش در دست کردن سوا آن کالات ستم از پاهایست و نیز به این که آب از بار و حیوان و بار به پاهای می تواند رسید بر این
 آینه ابر باید که در اندام و بار بر این ابر با سلسله ساخته تا هر طرف را نهد به بر بند و چون آب باران در هر وقت مسبب نیست گویا
 خزان آب باران ساخته اند از آن پاهای اوجیه ها تا به پیرج چاره می شود و ملاذ و ششها را احوق کنند و بر سله گری آفتاب
 را در وقت حاجت مسخر کند تا در دیک برسد و از گرسه او در پاهای است و در چون نبات از زمین بلند شود صلابت
 و انحاء و در آن پیدا آید و در طوبت آب و در آن کسر می رسد و نیز در طوبت بسیار در کار است بر سله این رطوبت ماه را می رسد
 و در همین نیز بر ستاره را که در آسمان است و در هر وقت فایده است که در انقیاس معلوم میشود و سیم شمس و قمر و کواکب
 آسمانی در آن حرکات افلاک متصور نیست و حرکات افلاک را در ششگان سر انجام میدهند و بعضی از ششگان برای شست
 و مرزها در بدن آدمی نیز مکرر افلاک فایده خدا آن است که در وی از طعام تمام جزو سه از بدن که سبب حرکات متخلل شده است
 گردد پس باید فرشته ای باید که خدا بوی گوشت و استخوان کشیده بود زیرا که غذا جسم فعلی است الطبع حرکت می یابد و در آن بجا بود
 و فرشته دیگری باید که آن غذا را در عضو نگاه دارد و فرشته سیم نیز می باید تا صورت خون را از آن غذا خلق کند و چهارم نیز صورت
 گوشت و استخوان به پاشاند و پنجم نیز مایه و فرشته ششم نیز تا جنین را محصور چنان و یکسان نماید و هفتم نیز تا رعات مقدار نماید و
 سیم و دهمی در صورت عضو پیدا شود پس این هفت فرشته بر سله خدای هر عضو در کار اند و بعضی اجزای بدن مثل فیما بین
 از صند فرشته را محتاج اند و چهارمین فرشته های ارضی را در اندامها که سانه است و آنها را در حلقه العرش پس این یک شعبه است از جنس
 تربیت آلی که بصورت خود و آن ظهور از خود و خود و آن یک سیمی است از اسباب صحت و صحت از فی جز نیست که غایب تربیت آن
 موقوف است و هر که جمیع اسباب صحت را با جمیع مایه و قوت علی القریب را از نظر طبیعت مشاهده نماید با یقین عاجز شود که حقیقت تربیت
 بدون رابط هر عالم به عالم دیگر متصور نیست بلکه تمام ایشان بیفت آلهی العظمی رب العالمین آورده اند و اشاره باشد با آنکه تربیت هر
 عالم در تربیت هر فرد و اعلی است و در حقیقت تربیت تمام عالم تربیت است و انعم الله فی خلقه ابرو با و درم خورشید فلک
 در کارند تا توانی کعب آری و به خلق خورشید و هر چه از پیر تو سرشته قرآن بردار چه شرط انصاف باشد که تو قرآن را بر
 باید داشت که لفظ رب را در لغت عربی چندین آیه هست و همه آن معانی درین جا مناسب دارد و پس سینه اولی مالک است
 و مالکیت او قاعا به هر عالم را بر هر ظاهر است زیرا که هر چه چون مخلوق او است ملوک او نیز باشد و ملک آدمی اول مطلق نیست دوم
 لغارت است و مالک حقیقی و معنی دوم موجد است یعنی خالق و یابین معنی نیز مناسب مقام محرم است بلکه غایتی است که نام
 اتم محامد است که نسبت ای او قبل از استحقاق مخلوقات رسیده است و میرسد معنی سیم سید است یعنی سر
 فرد و همچنین معنی رب نیز که گفته میشود و حقیقت این معنی علوی تر است و آن نیز سید است و سله محامد است و معنی
 چهارم تر است است یعنی اصلاح امور کننده و در سانه هر چه بر سله مراتب او مثلا لفظه را با خون مخلوق
 فسرده و علفه را سخت و علفه را منجمد کرده و علفه را سخت و معنی را احصا می مختلفه را با نازا تمام

و منافع دیگر بودی طایع می باشد و نیز در این مملکت و سیاست می باشد و عضو دولت و رحمت و ترس و در مسکن و رحمت است
بادشاه نیز تسبیح است زیرا که بر دوش او و واجب است که شکار طعام و گوشت و دیگر حلال خوردنی را از مال صدقات برساند و در
در باب تعدد اجتماع امتیاز محبت و سیاست بیشتر می باشد و این را شاه رحمت را از دشمنان محفوظ میسازد و این بهترین انوار
ترجیح و رعایت است و کثرت ثواب کثرت حروف در وقتی است که هر دو در ثواب برابر باشند اما اگر کتب و لغز و لغز و لغز
باشد از کتب کثیر حروف پس ثواب بالکسب است چنانچه در سوره انفاس نسبت بسورهای دیگر و مجوز استخوان گفت که لغز ملک
از لغز ملک است پس بهتر باشد زیرا که از خواندن لغز ملک که کتب و لغز ملک است که قبل از تمام تکلف فوت در رسید
تمام آن ممکن نشود این است آنچه در دو ترجمه قرات ملک از بحث با توان گفت تا جایی که در وجود توحیح قرات ملک است که
که بادشاه است بادشاه نسبت با ملک است که در آن صورت عام می باشد که ملک از منافات بکل موجودات نمایند و چون ملک
در اینجا بود که لغز ملک است اصناف خود را در خود ملک برابر باشد و ملک که در بادشاه نافذ نیست از آن جهت
ست که بادشاه و در ملک او و محل نیست و در اینجا ذکر اعلی است که ملک است او شالی هیچ ملک و رعایا است و سیاست ملک
ناوان علیه و اتوی است و ملک که شاکست بادشاه و نشیون که در آن ملک است که ملک است او عام نیست و آنچه گفتند که ملک
ناکان علیه ای می باشند و بادشاه و جنرک کس نیست می باشد این هم در آن ملک است که ملک است او شالی نباشد و در اینجا
ذکر که ملک علی الاطلاق است که غیر از یک نیست از آن بود که ملک یوم الدین بعد از رب العالمین از قبیل ذکر خاص بعد از تمام
است که ذکر رحمت را از آن نیست که هر چه در خود و نه نام ذکر باشد افضل در علی و غیر آن باشد چنانچه طایع است و چون ملک
در خود و نام ذکر باشد ملک نیز ذکر شود زیرا که ذکر عقیده است از ذکر مطلق است در ضمن آن عقیده ذکر ملک در خود و نام
و متقی عقیده است و تفصیل میگرد و ذکر در تحمیس آن در تمام فائده دیگر مضموع باشد و در اینجا فائده دیگر مضموع است چنانچه
انتشار است که علی حال و در ترجمه اتم رحمت موجود است و توان در هر طرف تحقیق پس قبول کلام و در تمام محض فصول است
حقیق و دیگر داریم باید دانست که یوم در عرفان سابقه علی آفتاب تا غروب آن میگرد و در شرح شریف از علی صبح صادق
تا غروب آفتاب است و گاهی یعنی مطلق وقت می آید خواه روز باشد خواه شب و خواه سال باشد خواه ماه چنانچه گوشت و زنده
باید چنین خواهد شد یعنی در یک لحظه بیاید و نیز گویند روز و شب و چنین چنان قایم واقع شود و در خلق چنین اتفاق باشد و حال آنکه
مقتضای ماه و روز و ماه و پس در اینجا چون این اضافت در معلوم شد که در مطلق وقت است و همان وقت از آن است
است و انتهای آن تا آنکه اعلی است در شب و اعلی روز و در روز مستقر شوند و هر چند درین مرتبه قایل نیار و حالات بسیار واقع
خواهند شد لیکن چون مقصود از همان قایل جزا است آنکه از اصناف بدین ماه و در کتب است در هر چند صوت جزا و بعضی از
در دنیا نیز واقع میشود اما حقیقت جزا که انعام صرف و عقاب است در دنیا مقصود نیست زیرا که بر انعامی که در دنیا است منتهی
از انعام است و در دنیا است که در دنیا است محفوظ و محفوظ و در جو انعام است باقی ماند که بعد از این ملک است جزا است که در دنیا
استحقاق بعد از این ملک است جواب آنست که در دنیا و در دنیا که انعام است باقی ماند که بعد از این ملک است جزا است که در دنیا
در علی که با حمت ثواب خیر شای می ایست حمایت خواهد فرود و در دنیا که انعام است باقی ماند که بعد از این ملک است جزا است که در دنیا
بر انعام و در دنیا که با حمت ثواب خیر شای می ایست حمایت خواهد فرود و در دنیا که انعام است باقی ماند که بعد از این ملک است جزا است که در دنیا
کمال ملک است و نیز خدای آنست که در دنیا و در دنیا که انعام است باقی ماند که بعد از این ملک است جزا است که در دنیا
زاکم می نمایند و در دنیا که با حمت ثواب خیر شای می ایست حمایت خواهد فرود و در دنیا که انعام است باقی ماند که بعد از این ملک است جزا است که در دنیا
زیرا که رحمت خاص در حقیقت معاد است ابدی است که انعام آن یوم الدین خواهد بود و نیز بر رحمت انعام دارد و در دنیا که با حمت

برویم صلاح ظاهر و باطن انسانیت تا مقتضای عبادت ابریزد و در بومیت مقتضای الوهیت است پس هر صفت را بر صفت
ما فوق خود تر است و توفیق است حالا باید دانست که درین مورد دو معنوی است اول حمد و ثناء که از زبان بنده و در خطاب الهی مجرب
میشود و دوم خدایش طلب که بعد از انقیاد محو غنا منظور دارد و در این پنج معنی نام از تمام آلهی مذکور فرموده و از خدا رب
رحیم فلک بوالعزیز که بر داف و دین است این پنج اسم را بر سر و معنوی کمال را بر بیاط واقع است زیرا که احوال با اخبار کمال
و اقیانان کمال است که مقادیر غلط است بعد از آن با اعتبار از آن دو و توفیق وجه و کشف و اسم است بعد از آن با اعتبار از آن
اسباب معاش ایجاد دنیا که از غفلت معنی مفهوم میگردد و بعد از آن با اعتبار توفیق اصلاح معاد که معنوی در جهت بعد از آن است
خزانه تر است به کمال حمد و ثناء و غلظت و تمام اینها در سوال آن منظور است چند چیز است اول عبادت و آن مقتضای الوهیت است
دوم استغاثت و آن مقتضای ربوبیت است سیم طلب دین و آن مقتضای رعا فیت است چهارم استغاثت و آن مقتضای
ربوبیت است پنجم اقام و آن مقتضای مالکیت است اما نیز در یک استغاثت چنانچه غضب نیز مقتضای مالکیت است در
صورت عدم استغاثت است نیز در وجه تخصیص این پنج اسم تعلیق هر چند گفتند که حمد و ستایش در میان کمال
برای یکی از چهار وجه میباشد اول کمال ذاتی حمد و گو صاحب احسان نباشد دوم وصول احسان آن شخص بر ما سیم
طلب و توفیق احسان از وی چهارم خوف و ترس از غضب او پس کمال ذاتی را با اسم ذات یعنی غلط مبارک گفته که دلالت بر کمال
کمال دارد و بیان فرموده و وصول احسان را با غنای وجود و توفیق آن غلط رب العالمین ارشاد فرموده و صلاح معاش و
معاد که از خطاب الهی بر سر و استحقاق است بدو غلط رب رحیم و انصاف ساقطه و خوف و ترس از او از خبر با یک یوم الدین
دلالت نموده پس گویند چنین ارشاد شده که اگر بنده کمال تعلیم من جهت کمال ذاتی من نیکویش لایق و در از او از آنم زیرا که نام من الله
است و اگر نظر به وصول احسان منظم من نیز بنده ایان آنم که رب العالمین معنی من است و اگر جهت توفیق انعام و احسان من
در دنیا و آخرت استایش من نیز بنده ایان آنم که رب العالمین معنی من است و اگر جهت توفیق انعام و احسان من
من بر باجی من بنده ایان آنم که رب العالمین معنی من است و اگر جهت توفیق انعام و احسان من
گفته اند که تخصیص این پنج اسم برای آنست که تعجب بر آدمی آید از این پنج اسم است زیرا که اول او را ثناء از خدا عدم مقتضای
الوہیت سبیل و گاه ظهور او را و در باز با فاعل نعم مقتضای ربوبیت پرورش کردن با آن خصیای و عیب او را در دنیا مستور و از غفلت
فرموده و این مقتضای صفت رعا فیت است باز گفتایش فرموده و از او را توبه که قبول فرموده و امرزش که در دین مقتضای
صفت ربوبی است باز موافق احوال او جز او را و در دین معنوی ملک یوم الدین است و آنچه متعلق بایاک بنده است آن است که
تقدیم مفعول نزد اهل عربیت مفید اختصاص است یعنی بیکسان سوای تو عبادت نمیکنم و از لفظ تعبد که این اختصاص منسوب میشود
و وجه اختصاص عبادت بان ذات پاک آن است که حقیقت عبادت نهایت خدای است بر وی نهایت تعلیم غیر خود چون
صادر شود پس منحل تغیری در خود تعلیم که در نهایت آن عبادت نمیشود و همچنین چون دلیل با خطا باشد نیز در عبادت معصومیت
و حقیقت عبادت بالبدن یا قات آن دارد و بر کسی کسی کرده شود و برای کسی که از وی نهایت انعام باید کس رسیده باشد
و آن ذات نیست مگر ذات او انسانی و تفضیلش با بنده را سه حال است ماضی و حاضر و مستقبل پس بنده در آن عدم محض بود
از آنکه عدم بشریت وجه و مشرف ساقطه و قد غفلتک من قبل لم یکنه تبارک و تعالی غفلتک کرده و از او را ندانم که در آن
باز جاهل بود او را و غفلت فرموده و حساب با علم که حواس و عقل است با آنکه شکر از حق که من بطون و عاقل و سلوک و سبیل و علم
السمع و الالبصار و الالافه و اما حاضر پس جاهل از غفلت از خود شایسته است از او را و علم از آن وجه و احتیاج او را قیاس کرد
که چه سبیل میشود و با وجود احوال تقصیر است و از غفلت که دیدم از وی صادر میشود در رفع عبادت او و غفلت و آن غفلت

و آنچه متعلق بایاک بنده است

[illegible]

[illegible]

وقعه است و این محال بعد مثل غبت اذاجسم انسانی حیدر روح است و این که در هر روح است و چون روح مجید
 حیات و زندگی حاصل پذیرد جسم بعد از آن از حیدر روح قیام تصور باید نمود زیرا که قیام وجود هر چه ظهور را سم الهی است
 چیز غیر از جسم را می آید ای بر کرامی مغرورست و قیام ابتدای محال نوازست و آنچه بعد از رب العالمین مقابل محبت بر آید
 این صیغه هم نظر حق است هم نظر خلق و هم ملاحظه نعم است هم ملاحظه نعمت پس عالمی است متوسط بین العباد و الاستغراق چنانچه
 کرم نیز عالمی است متوسط در میان قیام و سجود یا آنست که چون در هر نعمت بای جیش ما و تعالی را ملاحظه کرد و پشت این اثر
 انبیا می رود و تشنه و خنکی گشت و صورت رکوع هم رسید و الرحمن الرحیم مناسب قوس است زیرا که هر چند که حالت طوفان و طرا
 خدا بجات لپستی بدل کند رحمت او تعالی بطریق الزام و اجابات اصلی طوفان را گرداند که من قدامه بعد فدا شد
 یوم الدین مناسب سجده اولی است زیرا که در حالت میکند بر تکیه قبری جلای که موجب خوف شدید و شمر نبایت مذل و جوع
 و خاک شدن و سوز بار خاک الدین در آثار آن است و نیز ابتدای یوم الدین بعد از موت است و موت رجوع و پیوستن انسانی بسوی
 اصل خود است که خاک است و ای که بعد از آن است و این است که بعد از این است که بعد از آن است که بعد از آن است که بعد از آن است
 است که قیامت مذل در آن واقع شده و ای که بعد از آن است و ای که بعد از آن است و ای که بعد از آن است و ای که بعد از آن است
 پس مناسب سجده دوم است که محل اجابت است و صراط الدین نعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین کما قال آن
 صیقل و وصول انعام آلهی پس مناسب سجده دوم است زیرا که عبادت عادت مشهور و ملوک و سلطانین بر آید این است که چون
 و ایشان بنایت توختن از آدمی جز او تسلیمات نارضخ شوند حکم بشتن آنها نمایند اگر کم و انعام بر آنها نافر شود و شستن مجبور
 خود کمال مرتبه انعام است و لهذا بعد از حصول غیر شنبه که منتقل بر شک و دشمنی می شود و در و دو و سلام بر وی کمالان را طریقت
 در فیکان این که است مقرر شده و بعضی چنین گفته اند که لفظ اسم بعد مناسب طهارت است زیرا که نور اسم آلهی طهارت خدیشدا
 رخص میکند و لفظ الرحمن که در اسم است مناسب استقبال قیامت است زیرا که رحمت ایجاد حاصل آن توجع می بسوی شما و توجع
 گردانیدن ایشان بسوی حق است و در استقبال نیز توجع بدین بسوی مباد و تراجی آن که اگر کعبه است و جوهر قرآنی غالب ترین جنات
 است و تراجی بعد از آن کعبه باشد که دیده است چنانچه در اخبار مذکور است و این حالت موجب توجع بعد از خود میگردد که بعد از آن
 کعبه در آن بقعه مبارک معجز است پس بر او و لفظ یسیر الرحمن رحیم اشاره به استقبال بدنی و توجع روحانی است و بعد از آن کعبه
 اشاره میکند بقیام اخلاق حق که هیچ معاد خلق را نمی آید و رب العالمین مناسب رکوع است زیرا که شامل است هر چه
 را چنانچه رکوع شامل است معنی قیام و قعود و ذکر و رخص رحیم مناسب اعتدالی است چه بعد از آن بقا لازم است و بقا مستلزم
 و آنکه یوم الدین مناسب سجده است زیرا که هر خلق در آن روز در غایت مذل باشند و ای که بعد از آن مناسب جلوسه است و این است که
 زیرا که سجود کمال تقرب حاصل گشت و تقرب جسد و سستی جلوسه است و ای که بعد از آن مناسب سجده ثانیه است زیرا که استعانت موجب
 توجع می آید که از آنکه از سجده و سلام می آید و این ملاحظه است که بعد از آن مناسب استقبال است زیرا که بعد از آن مناسب استقبال است
 الدین نعمت علیهم تا آخر مناسب قنوت است زیرا که در وقت قنوت و در این شبیه به بنیاد عوام مخلوقند
 که از در کمال غار سجده را چون فرموده اند و ایشان آنست که سجده اولی مناسب از آن است و سجده دوم مناسب بعد از سجده
 پنجم است صورت و این است پس از نسبت او تعالی بی پرده شود یا نکلا اول و پس از آن صفت بی سجده می باید کرد و باریت که
 بی پرده میشود یا نکلا آخر که پس از این صفت سجده دیگر می باید و نیز سجده دیگر اشاره به قیامی دنیا در آخرت است و سجده ثانیه
 اشارت به قیامی آخرت در عیال آلهی و نیز سجده اولی اشارت بقیامی کل مخلوقات است فی حدود آنها و سجده دوم اشاره به قیام
 بر کائنات است به بقای او تعالی و نیز سجده اولی انقیاد عالم شهادت است زیرا که حکم قدرت و وسع و دوم انقیاد عالم ارواح است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسلم الثبوت است تصدیق آن کرده اند باز گفتند اولیا و ارباب مجاهدات ختمه مطابق این کتاب آمده اند بعد از نزول آن که کثرت
گشت کتب بطلان است آن دانسته میشود و اولی حمله حضرت که است که از معارضات و مناقشات و نقوض غالبی باشد پس ایشان
آن نیستند که اصل حکم لازم الاتباع گردانیده شوند و اولی تقلید که ما خود از کتب دیگر است احتمال تحریر دارد و ما خود از اینها نیز
علوم بکلیه اطفال است و شرح کتب بهر بیان را تمام آنها عملی احکام نیست و معجزات آنچنان علوم حقه معارف صادق در کتب است
و کتب را بخارانیه بنویسم ۴۰م را گفته و متفق بود این کتاب یک جامع است پس اتباع این کتاب گویا اتباع جمیع کتب الهیه و سایر
ایشای سابقین است چنانکه کتب سابق در هر فن حاوی خلاصه کتب متقدمین آن فن میباشد و آن کتاب واحد است
از جمیع کتب متقدم تر است و چون این کتاب اصل لازم الاتباع حکم است پس هر چه یقین یعنی هدایت باشد باید از این کتاب
نیز که استغنی نام کسی است که خود را تکامل داده و از اینها و از هر یک از آنها خواست که آن شرک کننده اعتقاد بدید باشد با خلق بدی عمل بد
صرف مضرات آخرت از اعتقادات و عقاید و اعمال بدون این اصل حکم لازم الاتباع تصور نیست در اینجا باید دانست که
تقوی با شرح هر سه مرتبه مقرر کرده اند مرتبه اول خود را از عذاب جاویدی بخاراندن است و این دنیای مملکت تقوی است که سبب
دور داشتن نفس و از افروغ شدن است و این مرتبه دوم بهر منی است در آیه ما فهم کلنا التقوی هر سه دوم خود را از آنگاه که دور شدن
و بهر منی است و این اصل التقوی است و در اصطلاح اهل شرح چنین است که تقوی نامند مرتبه سیم که از سه مراتب تیز خیز
نگاه دارد و از بعضی مناقبات که سبب بازگشت گناه میشود نیز احتیاج نماید و این خود را از این بغیر حق با دور و با کمال بهر جمیع اعضا
حلیج متوجه بدین طریق خود را از این تیز خیز تقوی که است نامند و بهر جمیع به اشارت است و در آیه و تقوا من الله فاعلم ان الله عليم بذات الصدور
مستقیان که در اندیشه صحیح و تابعین پس می آید شده ذکر کنیم تا فی الجمله بشنیده و تقوی در ذهن بگیرد و این بابی با تمام مراحل
جلی پس و ابنت می کند که مردم را در زقیاست در یک میدان فراخ مجلس خوانند که باز یک می آید و از اینها خود که مستقیان می باشند
شیدان این انداخته اند و خوانند بر حاشا در سایه پروردگار و بوی فصل تمام علی ای خوانند که شان آن یکی یک لحاظ از ایشان
محبوب و مستور خود باشند مردم پسید که مستقیان که کم فرق باشند حدیث چنین عرض گفت که آنجا کسانی باشند که از انواع شرکت
پرستی خود را نگاه داشته و عبادات خود را غافل برای خدا کرده و نام احمد و محمدی و دیگر حمدان معتبر از عطیه سعیدی برض که کمال
است عبادت کرده اند که انحضرت هم منیر و مودعند و این در جانی رسد که از تنبیه اظهار کرده شود تا آنکه بکار آورد و ترک کند غیر از
که هیچ خطره شرعی در آن نیست پس بهر نوع در حرام و در حرامی از اینها برود و منی شخصی منتهی تقوی بر حیدر و برود و منی شخصی
گاجی در راه برانظار رفتن آن شخص گفت آوی پس گفت چه میل آورد و گفت چنانکه غار سعید بر زبان کنی ره میشدم در راه که
بجوهر برود و منی گفت همین است حقیقت تقوی چون در مقامات دین همین قسم احتیاط بکار می آید و منی تقوی این حکایت را این است
الدین و در کتاب التوقیر و ابنت خود و نیز در کتاب مسطور از حضرت حسن عسکری رضی آورده که ما ذلت التقوی بالیقین حتی اگر
کثیر از من التحمل عبادت و نیز از عبد الله بن المبارک آورده که اگر شخصی از حد گناه پیریز کند و از یک گناه پیریز کند از مستقیان
نباشد و از چون بن عبد الله آورده که تمام تقوی آن است که بنده همیشه جوای می دانستن شرائط تقوی باشد و در دست خود و کف
کنند چنانچه حافظ صحت و خائف منی جوای صوف اسباب برض میباشد و در دست خود و کف می کنند و نیز از امام مالک
روایت کرده که و سبب این کیان گفت که عبد الله بن بر شتره و بطریق چند این عبارات نوشته اند اما بعد از آن که تقوی
علامات میرفون هم میرفون اسمی تقوی صبر علی البلاء و رضی بالقصا و شکو النعماء و اولی حکم القهرن و نیز از ابن المبارک آورده
که حضرت داود و حضرت سلیمان را علی السلام فرموده که بر تقوی مردم بر سعادت است و کمالی قولن اگر داود اول حسن قولن بر نهاده
پیش آید در دم حسن خدا را چنانچه او حاکمیت فرموده اند سیوم بحسن چه در اینجا از دخت شده و نیز از سعید مقبری آورده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ساجده را که در دو رکعت است این از فضیلت آنست که در هر روز از آن یک مرتبه بخواند و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند
 با نیت بر یک سال حاصل گشته بود و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند
 ایشانند مطلب با آن فرق است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 دانست که سوره فاتحه با آن نیت بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 حمد سبحان و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 است به دوم ناکه اعوانی در آمد و عرض کرد که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 میشود و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 پس در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 و یک ای از سوره آل عمران یعنی سوره المدثر و سوره الفجر و سوره الفجر و سوره الفجر و سوره الفجر
 جمیع اینها را در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 که هر یک چهار ای از اول سوره بقره و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 منصور در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 بخواند از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 خانه خود بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 مکان در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 این عرض شد و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 این بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 شب در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 صبح کرد و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 بر هر یک کس که در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 کدام که در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 رزنا اشکلا و چون از این حالت بیرون آمد و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 دیگر که در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 به حسن کسی که در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 نتوان گفت تا و یک مائده و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است
 است انکار کند و در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است

واحد که در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است

فائده که در هر روز از آن یک مرتبه بخواند که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است که در اول آن نیت است

[illegible]

[illegible]

پس بحسب جناب اصل سینه و دود و قوت لولواست لایم ان عدلایان تو این در یافت لبه اعداب ایشان فایز موله خوا پر ش و نیزه فزان ک
 اصلا حلاوت ایمان کشیده نه در بر خاند ایمان بر حسب کثیف کذبات ایمان را با وجود هر گاه کلی خیدان خواش نه در بر خلاف مذاق ان
 که در این خانه رسیده و فی الجمله حلاوت ایمان کلام در زبان انجا سپیده از استغای لذات ان محروم گردانیده شده در اجزای بر فندان لذات
 دیده و چشمه در سر ایشان زاده تر خوا بود و چنانچه در دملایت را که بخور دن سیر و جامع شده از دمل و واقعه و با ندرت حسرت فقدان سیر و باز
 که بر ایمان میگردید و تفاوت کسائی که در لایت مانده اند و لذات سیر و پاک و انرا چشمه که ایشان را افتد حسرت نیست سوال ششم کدام مایه
 در جواب مندرجه قسم واقع نماند خلل نمک در امان ذکر نشان خلل نیست ذکر نشان فاعل و ده مایه مویسن ذکر نشان فاعل است ذکر نشان خلل خوا
 انکه این جواب بطریق نرفی است سینه انبیا دعوی می کنند که ما در ایمان داخل شدیم حال آنکه املیت ان خاند که در گوی باز مومنان صدور و شریک
 در جواب این کلام می فرود که در مومنان ترقی مفهوم نمی شده و بر همین اسلوب است آید و دیگر بعد از ان نیز چون ان الله و مایه جامع
 و خلل است که در مایه مویسن در و در دیگر ترقی نمیده شود اول بحسب عموم اوقات یعنی انبیا دعوی می کنند که ایمان آوردیم و در زمان غیر
 حال آنکه انبیا در وقت از اوقات نه بالفعل نه در زمان آئینده قابلیت ایمان دارند و در بحسب عموم تعلقات سینه انبیا دعوی می کنند که ما
 ایمان آوردیم بعد از آنکه در وقت حال آنکه سیر بر ایمان خاند نه بخدانه بر در وقت و نه بر رسول و نه بر قرآن و نه بر دیگران بر ایمان با نماندن
 است سوال بیستم آنکه فی تلویجهم مرض فرموده اند که تلویجهم مرضی بر افرموده اند در ابراد جگر فرجه نمک است جوابش آنکه ما معلوم شد و در کفر
 ایشان عاصی است اصل بود لیکن با وجود مرض استقرار در مسیح تمام میسر میسر است و اینها مرض با تلویج فرموده و در این سینه انبیا
 تلویجهم مرض نمیده یعنی نه در زیر کتبهم مرضی بار لالت بر اوم مرض و اصلیت ان می کرد با بر و مرض سینه استقرار در مسیح و حقیقت مرض
 که در دل منافقان هر وقت پیدا شود در نزد متحصین طلب دعا است ان است که هر گاه امری از مومنین الهیه در دنیا نهایی و دنیا گسوست تلویج
 پر شده و از در قسم و اوصی فرموده است اول زنا است و طهارت عالم غیب زیرا که بعد نفس عالم غیب است دوم لوازم نشاء و دنیا زک و از
 در دنیا نشاء پس مویسن متحصین ان غرضی را با نفع نظر و اوصی نشاء و ملاحظه می نمایند بحقیقت کار چه می برند و منافقین چون لوازم نشاء
 با وی نمیدانند و چون اوصی نشاء را با و در می یابند بر سر گردند و با نیکایش می آید شلاخیم بر اوم با نور و دلائل داشت
 چون ملاحظه می کردند سینه اختیار فرمودند و انبیا دعوی در دنیا مومنان می دیدند که مومنان از ان هم صحبت می کنند و طهارت هم می خورد و از ان
 با هم می گرد و گویا در جنگ شکست هم می برد واقع می شود و در پیش میگرد و می گفتند که اگر این بنده مقرب خدا می بود خدا تعالی با او جزا می
 میکرد و ما خدا را رسول با کل الطامع پیشی فی الاسواق و لا انزل الیه ملک فیکون معونه تر اولی الطامع الیه که تر او کون از بنده با کل منبها انی
 ذلک من الشبهات و طریق زیاد فی این مرض ان است که همراه هر آیت آیات الهیه در جلیت هر یک از مومنان مایه و مایه نری لازم
 نشاء و دنیا ملاحظه فرموده اند هر قدر ایشان را ملاحظه آیات و تلاش ما و ان دور و در دنیا مقادیر شک مشبهه ایشان را میقترب و از مقصد
 دور افتد و من لیسئل الله فال من عاهد و با وجود استحکام این مرض در جوهرات ایشان طرقت آن است که در حقیقت مرض خودی خبر ان
 و اقرض ملکات حین صحت می انگازد شا بهش انکه افعال سیر خود را افعال عبادت میگردانند و انکه افعال عبادت را افعال سیر خود میگردانند و چون نشاء
 ایشان را که فساد میکند در زمین و فساد ایشان در زمین بحد نفع بود و لول انکه در تحصیل مقصیات قوت مشهوره و قوت مخفیة فراطه
 کردند و در تحصیل مقصیات قوت مخفیة قوی تر خود حال آنکه صحت مزاج روح انسان است که قوت حکمیه غالب باشد و قوت شهوة و غضبیه
 سلوک تابع تا انبیا احکام شرعی مکن شود و کسب آن انبیا و انتظام امور دین میرسد و دو مستوفی است بحسب نیزه دوم که در ایمان
 کافران و مومنان تردد و در وقت می نمود و در سخنان هر فرقی را با دیگران میرسانند تا در هر دو فرقه حاجی و قدری حاصل کنند و کس
 و یکد موات سلیم نه اشتند یوم انکه در فی اعلات گفتار و عادات ایشان از حد گذرانیده اند و است و از مومنان که در مومنان خود را
 از زمره مومنین شصت و در گفتار خیرین بنایت بر شد که هر مومنان و اعتقاد با و ان او مایه مرتبه مستقیم است که نسبت با مایه بیست و گفتند

غیر از آنکه اینها را با شکی که بعضی از ایشانند نیز اگر کار بر تحصیل متنازع و دفع مضرت است پس اختیار را می خوایم بانی
 کمال بی روی است و آخرت را بدینا فرود متنبات بی مصلحت و اگر کار بر راضی و دشمن بر دو جانب است پس یک جانب ملامت العیوب
 مکنند و همان اشکار را که این است خصوصاً که وقت و وقت نزول می و در مکن اخبار غیبیه است بر عقیده نهانی مردم هر کس را لبسان
 ممکن است و بعد از آنکه متنازع می ایل مواضع کردن و تمسک بر ایل مایه گفتن حدیث غایت است و ذکر آنکه چنانکه گویی یعنی در کتب ایشان
 بنیانها که کفریه است و معنی عقلی است و در اینجا سوالی است مشهور که آیا اول را بر اهل تشیع و آن ختم فرموده اند و آیا دوم را بر اهل
 این فرق برای چه گفته است و واضح آنکه لفظ مشهور شیعه در علم حسنی استعمال میشود و از این جهت بواسطه آنکه در این کتاب
 در زمین امری بود که الحسوس در یافتن قیام اندازد و بی شعوری تعبیر فرموده اند اما ترجیح محتمل آنست بر نعمت و بنا بر حقیقت طرفین
 خاص بر لفظان بر طریق اتفاق و عقیده امری است استدلالی عقلی نه ادنی از اینها اجمالیون تعبیر مناسب اند و نیز در کفریه در بیان
 که نوعیت از چهل مقصده آن شد که در مطالب آن علم آمده است و در صفت مغالبه درست افتد و در اینجا شبهه دیگر است که
 نشانگان کفر خود را بر اینها سید باشند و از اینها کفر خود نهایت اخترازی فرموده و گویند که این اسامی بسیار صحیح است که کفر نیست که
 متناقض است و جوابش میتوان گفت که این کلمه از ایشان مخصوص مجاز و از زبان خود که لفاظ خود را از اینها نمی برشند و از شیعه
 زیرا که بعضی از مسلمانان را با بعضی از این فغان هم صحبتی در از داری محقق میکنند و از اینها جدا میکنند پس این را بادی و چون
 این کلمه را که بعضی بر این خود میکنند نقل فرموده و طبیعت عام نموده و نیز میتوان گفت که این کلمه از ایشان محض ددل صادر شده باشد
 یعنی قائلان که آنکه کلمه حق تعالی که عالم الحسوس را مخفی است و قول نقلی ایشان را بر اینها فرموده و اینها که در تاریخ خود را از این
 حاسر یعنی روایت کرده است که ایشان در سیرتین الناس فرموده اند که اینها که بود و محمد و عثمان علی رضی و شخص این هر چهار
 را که بر برای آن است که فطرس ایمان ایشان بود و از این حوام آن وقت شده بود و الا سابق گذشت که هر که ظاهر از ابطال متناقضات
 شریعت شدند و این اصل است و چنانچه این فغان اهل ایمان خاص زبان حق و بیوقوف می گویند همچنان در دلی نیز اعتقاد حق و حقا
 آن که در سعادت پیروزه دارند پس این کلمه کفر که از ایشان سر زده میشود و از این دلیل نیست که در حالت مغلوبه است و غضب چیزی بر زبان
 نه و در اعتقاد دلی مطابق آن نباشد تا در حد و روان که کفر معذور باشد زیرا که معامله ایشان دلیل آن است که اعتقاد ساده بود
 و نشانگان بعضی دیگر که کفران دلی ایشان است و نیز غیر اینها و آنکه کفر از این است و نیز غیر اینها و آنکه کفر از این است و نیز غیر اینها
 خاص نشانگان بعضی دیگر که کفران دلی ایشان است و نیز غیر اینها و آنکه کفر از این است و نیز غیر اینها و آنکه کفر از این است و نیز غیر اینها
 میباشد و گمان نمی کنند که کسی در عالم در حق هم گنجه باشد پس هر گفتن آنی تاکید و سبانه قبول خواهند کرد و در جواب آن است
 تعرض گفته خواهند ساخت و آنکه کفر از این است و نیز غیر اینها و آنکه کفر از این است و نیز غیر اینها و آنکه کفر از این است و نیز غیر اینها
 یعنی میگویی که بشاید براه شایع حاصل بلکه بر چند و بیشتر و نشان بنابر این حال خود ظاهر داری می بینم و ظاهر ایا مان انقیاد می
 لیکن حقیقت باجران شایع چنانچه در شما اعلی دولت کفر تر کرده اند یا نیز در بیان مرتبیم و درین کلام الطبع تاکید و سبانه را می بینم
 سجد اسمیه می آرند و باز آن را بحدت تاکید که موهومی کنند و بجای آنکه کافرون آنها محکم میکنند و اهل بر اتحاد و میر کفر کنند زیرا که اعتقاد
 کمال از هر یک در حق است که او را ندیده اند و یا نیز و سوسان اظهار ایمان کرده ایم اگر در اظهار کفر باطنی خود نزد کافران تاکید و سبانه را می بینم
 در قبول نخواهند داشت و سبانه با وجود این تاکید و سبانه که ظاهر ایشان نمی شود و گمان می کنند که کافران درین امر عوی باوصف
 تاکید را که یک لب خواهند کرد و از هر شخص خواهند کرد که اگر شما را در وجه کفر شریک پس انقضای بزرگان شایع جاری باشد و در حین این
 اند که اگر چه ظاهر داری و زانند سازی باشد و ثبوت بر صفت اعتقاد و کفر می که بنابر این طریق پیش بند سبانه را می بینم و سبانه را
 یعنی شایع با کفر با سوسان است و نیز می گویند و سبانه را می بینم و سبانه را می بینم و سبانه را می بینم و سبانه را می بینم و سبانه را می بینم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان خود مات و مرتبها و محو و نیست اینها از کتابان

[illegible]

فرشتگان آسمان دنیا از آخر پنج مظهر مخلوق است اول طبع انکسای جمیع الاله جان من تصرف در تمام زمین سوم زیاده تر و خوش و بد و
 شروع کرد و بر گاه بفرشتگان آسمان دنیا که از جناب الهی پرسید که در فلان زمین چنان کی رسید این زمین از پیشتر و پیشتر و انهم
 میدیدند بر پنج میکرو تا که در فرشتگان آسمان دنیا او افتاد و بجا رسید و او در آن خود مشرق منصفیافت می بود تا که حکم الهی بفرشتگان ببرد
 کوفی جاضل فی الارض جلند آن وقت داشت که این منصب بمن بخشد و او آن من عبادت و طاعت را با یکان خواست و بفرشتگان آسمان
 سدر مشربش آمد و یک شاک جوش کرد و در آن شکست قدسین غلبه می بود و چون حکم می شد و بی بود یافت نمود تا که کانی ایست با که او را
 سجده کردن بر حضرت آدم هم دین امانه از راه طلب حجت است و شهادت بود بلکه خود را بهتر از حضرت آدم داشت و حجتش بکسی نبود و زیاده
 مثل منی با که از جریر تر نشاید و از قرون بسیار طولی است و طاعت بوده در خضعت جهلم و بعد از احکام الهی سجدت تعلیم
 رسانده حکم فرماید که ای من مخلوق که از خاک تیره کالید او انحصار من ساخت باشند و جزو مصلحت کار می در دوستانه شده و چون در دین
 جوهر یکد او یک استخوان نرسید سجده تمام و تن طاعت و انقیاد او و هر کسی خلاف حکمت و تقاضای او و طاعت حق خدمت من است و این
 استکبار او را کشیده کشیده بان عذر رسانید که این حکم الهی خلاف حکمت است و از احکام این من خود را بکسی نرسید و بفرشتگان آسمان
 زیرا که انکسای حقیقت انشال منطقی الهی بود و بر کار خود جواب انشال امری از او منطقی نگذیرد نماید که شاکش را بکسی نرسید و بفرشتگان آسمان
 پس شکران این قرآن را بفرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید و بفرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید
 با وجود آنکه هیچ خوار و تنگ قرآن با یقین و قطع دانسته و این قرآن کلام الهی است و چون عذر خود را بفرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید
 چنانکه در متعلقات تعلیم من مقام است اول که از این آیات چنانکه متغلب شود که هر کس خود را بکسی نرسید و بفرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید
 ملاک آن اسامی است و در آیات دیگر که در حضرت آدم هم در سوره بقره که از قرآن معلوم شد که قبل از پیدایش حضرت آدم هم در فرشتگان
 را فرموده بودند تا که بنشینند و بفرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید و بفرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید
 معلوم شد که بجز در فرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید و بفرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید
 از پیدایش سجده نمائند با وجوب آدمی و این امر دیگر ثابت شده است که این طفل نورانی که بپوشید رسیدن وقت نماز چنانکه آیات
 و شکر و نماز گذارد و بعد از کشتن افتاب نماز و انقید نماید که حال وقت نماز رسیده و شکر نماز گذارد اما با وجوب آدم هم پس نفس ان که در
 از تنوع غلبه را آن نفع است و در او که ملاک در نفع منوع خاص الهی که سبب شیون کشیده و امید بود و بسبب این منوع ثابت
 خلافت آدم با بپیدایان وقت حاصل شد که قیام اسامی و ملاک نمودند و در خوا و این جمیع و دستیار یافتند و سجدت و آیات منافی
 نیست بلکه قصد سجده و بعد از قصد تعلیم اسامی و ملاک بوده و آری تر جیب بیان منصف متعلق خلق آدم این اتفاق افتاد و چنانکه جمیع است که
 سابق را در ترتیب سیاحت فرموده باشند و بعد از آنکه حقیقت سجده پیش از زمین را بداند است و این منوع و منوع برای غیر خدا جبر نیست
 و در اینجا اثرش بکمان را با دای این قبل از حضرت آدم هم فرموده اند و چون این امر چیست جو ایش انکسای با زمین را بداند و در نظر آدم
 میشود که اینک بر او ای حق عبودیت باشد و این نعم در جمیع ادیان و جمیع ملل را که غیر خدا و احوام و منوع است و بیکجا حاضر نشده و زیرا که
 شایسته است و محرم عقیده بر قید ادیان و ملل نیست و بدین گونه این نوع تعلیم منوع عبودیت تعالی است و قیامت منیل را
 که سزاوارست که در غایت عظمت باشد و غایت عظمت ان است که ذاتی باشد و عظمت و عظمت و غایت منوع است و در حق خلقت یافته شود
 دوم انکه برای تکریم و تحیه باشد مانند سلام و در هر یک از این و از منشی با اختلاف رسوم و عادات و تبدل از من و او قاطعاً مختلف است گاهی تیار است و گاهی
 حرام و دستمای سابقه باز بود یا آنچه در کعبه حضرت یوسف هم و اخوان نشان افتخار شده و خود را بکسی نرسید و بفرشتگان آسمان که این حکم الهی است و این من خود را بکسی نرسید
 مخلوقات حرام و منوع است بدلیل عبودیت متواضع که درین باب وارد شده و وجود فرشتگان بر آن حضرت کرم هم پس حق بود و زیرا که
 بسبب تعلیم اسامی حضرت آدم را اسامی و وقتی بر فرشتگان حاصل شده بود و از فرشتگان قبل از پیدایش ایشان نسبت با ایشان سزاوارتر و قوی

[illegible]

[illegible]

عاکران ائیس بر اولاد خود

بیان ابتداء ائین اشرافی بود بیان فائز حضرت آدم

و از آنجا که حضرت آدم هم بعد از تولد جناب امی عرض کرد که بزرگوار شما این بنده و کواکب ائیس است در این عالم و احوالات منکسر شد
اگر احوالات من فواید ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
کمتر تا اولاد و موسی و ائیس منکسر شد حضرت آدم عرض کرد که بزرگوار شما این بنده و کواکب ائیس است در این عالم و احوالات منکسر شد
منتهی جدا شدم و غیبت کرد و بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
و جناب امی عرض کرد که بزرگوار شما این بنده و کواکب ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
فرستاد و حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
نزدی می تو را می گفتا فرمود که ترا دوست ترا قدرت و آدم گویای حق در گشت دوست نمی آدم در آید و درین دو یکا آنها ائیس سازند
ای عرض کرد که درین بنده و کواکب ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
هر طرف بر ایشان چون تمام و در سوال و اولاد ایشان شریک شود که در راه این آید انانی مکان را ایشان را بن اندر عرض میاید بن عبدالم
رضی الله عنهما این است که امام دوم بیست و دو سلطان نادی و این محمد اگر حضرت حسن بکسر نمی باشد که خیمه و ایت کرده اند که حضرت آدم
را بعد از تولد و بیست و دو سلطان نادی و این محمد اگر حضرت حسن بکسر نمی باشد که خیمه و ایت کرده اند که حضرت آدم
معادله از درین است و در میان خود چهارم معادله از درین است و در میان خود چهارم معادله از درین است و در میان خود چهارم معادله از درین است
نسای می چید و از آنجا که حق تو در در است پس است که برای در حال تمام و کمال تو را می و بیست و دو سلطان نادی و این محمد اگر حضرت حسن بکسر نمی باشد که خیمه و ایت کرده اند که حضرت آدم
که در میان و کواکب ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
کن در این ائیس است که خطیب بن جبار که از ائیس بن مالک عرض فرمود و ایت کرده اند که حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
بزرگوار شما این بنده و کواکب ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
با حقش که شکر از آن نسبت شما تقصیری و گویا می صادر شده باشد و از خبر سازید تا تو بگویم حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
کای پس از آن عرض حضرت حقیقتا گفت که در این ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
رسانم تو وقت مرا داده است که اقل الکلام حق ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
کرده که حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
دست که در دست حق بکنم پس مرا چری تعلیم فرما که جامع بیست و دو سلطان نادی و این محمد اگر حضرت حسن بکسر نمی باشد که خیمه و ایت کرده اند که حضرت آدم
را با بزرگوار شما این بنده و کواکب ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
که حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
هم دایت کرده اند که در آن وفات حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
وقت حرکت تر افتد که در این خود را گفته که بر وید و بر کائنات اندام و بیست و دو سلطان نادی و این محمد اگر حضرت حسن بکسر نمی باشد که خیمه و ایت کرده اند که حضرت آدم
طلبه را از آنجا که حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
هم در در کفر و شکیبای ایشان در خود و از آنجا که حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
بزرگوار شما این بنده و کواکب ائیس کنی و اقدرت مقابل او نباشد و بیست خالی نماند که از اولاد تو بکسی میداد و دیگر ما دی فرشته را از تو بکمال خود
منقول بفرستد حضرت آدم هم بعد از آنکه قبول است حضرت آدم هم گفته حال مرا گفتیت شد چون ائیس این معادله و غیبت بکمال لغت کرد
رید و در میان من و فرستاد که در این خود را گفته که بر وید و بر کائنات اندام و بیست و دو سلطان نادی و این محمد اگر حضرت حسن بکسر نمی باشد که خیمه و ایت کرده اند که حضرت آدم

[illegible]

یہ کتاب فراتر سے بہتر ہے

وہ فرما کر ان کے خیر خواہوں کو ہم سے حضرت امام محمد باقر علیہ السلام کی طرف اشارہ کیا۔

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان محاسبت خیر از خطا عود و وود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان عدم جواز بیع مصحف و قرآن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای اینست که بعضی احکام شرعیست را که موافق طبع و عادت او باشد قبول کند و آنچه مخالف طبع و عادت است ترک کند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گروهی که در این زمینه کار کرده اند

موتیہ محمدیہ کی طرف سے، خود لکھنے والے دستخط اور ہاشیات

[illegible]

بابان و بنات حضرت پیر علی عمده حضرت بکام حضرت ابراهیم حضرت عزرا بن عم

بیان حال حضرت میرزا محمد باقر علی صاحب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صورتیهای حج سید سید ابوالحسن

[illegible]

علم غیبیہ ہیروم سیت پر جو کتابہ باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بجانب همدان حضرت عثمان غنی که خدای عز و جل رسالت را به علی السلام فرموده بودند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهری را حرام گردانند زیرا که حرام کردن چیزی بر خود گویا شرکت در کار خاندن است چه منصب بخواهند یا نه و دیگر از آنست که
 در یک آن قسم کنند و تمام کرکین فعل قبیح است که چنانچه از اعتقاد درست آن چیز را قوی نمایند چنانکه گویا شتابانی لا ارض یعنی غرور
 از آنچه در زمین است زیرا که زمین دو آنچه در دست کف است و دشمنان دکان او چون ملک است و در دکان خود ساکن شود و معاش او را
 بر آن ملک خود او ندارد و این قدر باید که آن چیز باشد حلال یعنی حلال که در شریعت نیست و آنرا از آن منع اند و نیز باید که باشد
 طبیعیه پاک از نفس حق و غیره و بعضی غیبات و عداوت و سود و دزدی و این را نکشت گزشت باشند زیرا که اگر چیزی فاسد حلال باشد
 غیر آن مخلوق است و لا تأثیر از طبیعت خودش نیست پس چنانکه که چیزی پاک نجاست آورد و گشت و نجس شد و پاک ماند چون در چیزی این بود
 پس شود پس خوردن آن احتراز از احتیاط کنید زیرا که اگر احتراز از احتیاط درین قسم چیز و در صورتی است همان که هر قسم حق است و خطا
 الشیطان یعنی میسر و کند که با شیطان و قدم اقدام او در وید که از طرف خود و عداوت با حکم و حکمی دیگر بر کند چنانچه شیطان در عداوت با هر کس که
 آدم بود رسید و شوق بر او دارد که آن را خورند و خلقتی من ندارد و خلقت من است و چه قسم نماید و شیطان را اختیار کند و حال آنکه است
 لکن عقد و مشیق یعنی تحقیق ادب را نشا و شوقی داشت که شوقی خود را و مشکات ظاهر بر کند و بر کس که دشمن خود کرد خود را و دانسته که سر
 آفت انداخت و عداوت او شما را مخصوص پس بر حرم حلال نیست بلکه او در چیز دشمنی شما میکند زیرا که آنما یا مسرک گفته یعنی غیره یا به شما
 زیرا که بر شما شوق میسر و در اعمال نامستی عذاب اخروی گوید و آنحضرت یعنی و آنجا و بر دینی و اخلاق و تندر نظم خلق و عاقبت بد
 غیر شریک و آن تقوی و اعلی الله تعالی که شوق میسر و در عداوت با هر کس که دشمنی خود را و مشکات ظاهر بر کند و بر کس که دشمن خود کرد خود را و دانسته که سر
 شما که سر را با جان شماست بر بار و در او اگر کسی گوید که شیطان و بعضی اوقات سوای این چیز را نیز میسر و فراید چنانچه در کس که فعل است که او را
 شیطان بر آنما هیچ سبب ندارد زیرا که یکبار که تا هیچ از نفوت شده بود و او افتاد که در دزدی نمود بود که یکبار دست ای می جوش کرده او را عداوت
 مضاعف ثواب ببارد و نفوت حجاب کرده و او را شیطان در هر امر و در هر چه که بر او مقصود میدارد و در حق این بدی که با یکدیگر میسر و بر روی بر
 گاهی از چیزی که با کسی یا به کسی باشد چه چیز که یکبار که در پیش از آن کس که است تا بتدریج او را در اطاعت خوان خود را کند و است و است و است
 صرف بیجا ندهد گاهی از چیز که یکبار که است و حاصل حصول بر چیزی دیگر که نیک است و شاق تر است می کشد تا بسبب عداوت و شقاق از آن نفوت پیدا
 کند و ترک نماید و ازین محروم ماند که گاهی خوف حصول ثواب عظیم در کاری بکاری دیگر که چندان ثواب ندارد گویا با در صورتی که در آنجا
 در قصد آن بزرگ کرد پس عرض او محروم دانستن از آن ثواب بود زیرا که او را تا با بجز که در آن کار انجام میدهد باشد یا بقیه بعد از آنکه شیطان
 شخصی است طاعت در کار و او را در وقت او دشمنی او با او دارد آدم موردی است و او بر خواهی ایشان گرفته و ظاهر است که چون امر
 و مطرد باشد حال نام و مطیع او چه خواهد بود و نیز چون آمد دشمن خود باشد ما میسر و چه خواهد نمود و چه در و این آیت در حق نه حرم حلال
 است لیکن ازین دین و تفاد مشود که در خوردن احتیاط باید کرد و احتیاط پاک باشد و چه در کار حلال باشد که حلال و پاک باشد تا خود چه دست ای می کشد تا بسبب
 دیگران خوانده اند و در اینجا است خود را حلال باشد اما بسبب خلق حق غیر پاک نباشد مانند ملک غیر بدون هر چه او شل نری و گوشتند که
 که در کسی غضب کرد و داشتن یا طعمی که بطریق رشوت گرفته باشد خوردنش جایز نیست و لهذا ابن مرزوق از پنج مجلس عرض و دلالت
 کرد و در این آیت نزد آنحضرت عزم خوانده می شد معین ابی و قاص شخص در همان حالت عرض کرد که یا رسول الله در آنکه مرا
 مستحق است یا لیسعوات سازد و فرمودند که ای سدد و طعام خود احتیاط باید کرد که حلال و پاک باشد تا خود چه دست ای می کشد تا بسبب
 فرموده شد که در دیگر بعضی اوقات مرد محمد حرام در شکم خود می افتاد و عداوت است آن نعمه تا چهل روز قبل نمیشود و هر چه که از شکم
 او از سمیت و سود و رشوت و روزه باشد آتش و درخ باد لا اله الا الله و بعد بر حیدر علی علیه السلام آیت که او هر کس که در عداوت است و عداوت
 و غضب است سر زده میشود داخل در عداوت شیطان است و نیز بر حسن و بصر و عداوت علیه و در حدیثی که در آن است که هر کس که فرموده که او را
 حلال که اگر چه بر دزدی خود و نیز در هیچ خانه که او را نمیکند که این از خطرات شیطان است و شوق سرور کرد و در حدیثی که در آن است که هر کس که فرموده که او را

[illegible]

چیزهای لذت بخش آید و از خواست خود و در خط نفس که از خواست خود و از عبادت او که با از خواست خود پس چنین تدبیر کند که در عین خلوص
شغول عبادت هم باشد و آشکارا عین شکر و سپاس که از خداوند بخردن چیز لذت بخش که محبوب طبع باشد شکر از توفیق دل
آورد و این قسم شکر عبادتی است که در عبادت و این عبادت که هر چه عبادت را کند نفس را لذتی شود پس این تذکره را
در عبادت گردانید و باید عبادت را عبادت دانست و عین شکر عبادت که عبادت می سازد از آن می نماند عبادت
نفس کشنده و فقر فاقه و شکست خوردن و شکر و سپاس که از خداوند بخردن چیز لذت بخش که محبوب طبع باشد شکر از توفیق دل
را در ده و شنیده آمد و از این که این حقیقت فاضل عبادت خدا نیست بلکه رضای طبع و عادت خود و از آن لذت می برد و مانند آنکه خداوند
او را بنا بر حکمتی بپسند و خواب و آرام بفرماید و آن عظام و زوائد که نظری فیه که این چیز را در آن خدمت خدا و خود را از میلادی باید که من ترک
خواه آرام و راحت نامم و در دستهای شاد که در کرم که این با طاعت و حقیقت طاعت و در خیال خود هست نه طاعت خدا و من
شما این قسم نمی بیند آن قسم آید و گفته و آن یعنی اگر شنید که خالص بر او قصد عبادت میکند و در خیال طاعت و عادت خود را در
نمی بیند چه منظور از عبادت رضای می جوید بهر آنکه راضی شود طبع که طبع خود را در آن سلطان طاعت و عادت خود را در
و چنانچه ممکن است پس در آنکه از این موجب کثرت عبادت است که هر است چنان قوس در آنکه مشارع و در موجب می دیگر است از عبادت
که شکر است بلکه این نوع عبادت عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
آن راه خلاف طبع عبادت است که در بندگی رفته می نماند و در حدیث قدسی بر ولایت متبرک آمده که انی و ارجی کون فی عبادت عظیم
الحق و الله عظمی و از آنکه در این نوع عبادت عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
میدهم و شکر و در آنکه عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
عبادت و در آنکه عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
و گاهی عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
اگر شخصی باین تقریب خود و در عین طعام تکلف کند عبادت نمی شود و در حساب آخرت معاف خواهد بود و اگر خود عبادت خود را در
افکار و سحر و آرزو و در خود باشد و بر افسوس که در غیبت طعام کم دارد و در غیبت خشن میکند یعنی از آنکه در حساب آخرت معاف خواهد بود و اگر خود عبادت خود را در
نفس صریح و راحت ندارد و نفس را راه ایصال خود در آن است و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
از آنکه عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
آورده که این عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
کرد و که با این نوع عبادت عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
که بسیار است از این عبادت عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
و طبع و آن الله را از این عبادت عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
ماده که با این عبادت عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
را در آنکه عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
یافت و دعا و کجا قبول شود و این حدیث در صحیح مسلم و ترمذی و دیگر معتبر است و روایت ابو هریره و در آنکه عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
رحمه الله علیه و در آنکه عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
زیر که در حلال عبادت می شود و عبادت اصلی است عظیم و عبادت شکر را هم از آن جنبه است پس ترک بر عبادت و در
حلال باید نمیدانید نظر از آنکه اشکالی لازم آید و هر چه حلال است و بعضی آن را حرام است و یا خود در مثل خون و غده و در زمین

[illegible]

بیان حکام و مہتممین خزانہ

سید محمد علی حسینی

بیان حکم ختم خبر

[illegible]

بیان عداوت بہتر شاہ جہان معنی محرمات

و اینها می گویند که او تعاست محض جریب سید و کجیل سید نماید چنانچه اطفال باغی و سید بنده بی عملی کنند این است حال که سید در حق کتاب تردد و خیالات مختلف و در اندام کاساتیک و سید کتاب را با یقین محض بر سر ساندین و در لیر کردن می بینند و جز با یقین سیدند و بر سر یقین بنیاد کار و در تحریف و کتمان و نوز شوت گرفتن بر بیان احکام و اجرات می نمایند پس قیوت آینه را در صفات تدوین و کمالی در کماله بعد از اوت و عقاید سید است که بلا شبهه سید آمدن آنش است یا همانند سید و کجیل جواب طلب اول آنکه ذکر شود آیات الهی و انبیا حضرت آن سابق عقیقت و آیت اول ثلث یصلعهم الله و یلعنهم الا عیون گذشته است و دیده آوردن همین مقصود در حق سید و کجیل ذکر آن محض بنمایه جواش انبیا حضرت بر دو اکت قنات و در ذکر اکت و اکت سابق قنات برای پوشیدن آیات الهی ذکر شده و در این جزای پوشیدن نیز من فاسد شوت یا منقعت دشواری و حدیث که در این آیت مذکور است سخت تر است از حدیثی که در آیت سابق مذکور شده ایم و در ذکر این آیت که بکشدگان را درین فعل شیع است انفرموده اند بنا بر آنکه ذکر آن گذشت سابقه دوم آنکه لفظی الطوفان معنی شده چه فایده دارد و در ذکر خود و تفسیر و مکرر شکم ایل عربت ازین سوالی و جواب نوشته اند یکی آنکه آوردن این لفظ برای دفع توهم محض است زیرا که خود در کتابی و در غیر شکم نیز بطریق مجاز معلوم میشود و میگویند که لفظی سرخورد است و لفظ خودی است پس اگر این لفظی خودی بود شکم نه لفظی کلمات تارار سید آنش پرست بدن ایشان چنانچه حال است غیبی شود و در روان است که ایشان محض معنویت در آنش معذب بنمایند و فکرهای آنش نادر و شکم میگویند که بنده زناخت دوم آنکه در استعمال حجاب کل فی بطنه و قی میگویند که شکم خورده باشد و مقابل اکل فی بعضی بطنه پس آوردن این لفظ شکم سرخوردن ایشان آنش را معنی شده چنانچه مال حرام را نیز شکم سرخوردن ضرورت از آن آنکه اندازد و میگوید که لفظی ایشان بر آنش که از لفظ فدا اصید و هم علی انما فرموده شود و خود بر او خود و ایشان است بر آنش حال آنکه ایشان را اصلاح بر خود چنانچه از آیات دیگر معلوم میشود و جواش آنست که در لفظ ایشان بر آنش بعد از این آن آنش نیست بلکه قبل از بدین آن حرارت و بی پروایی ایشان در کتاب سباب آنش بطریق محکم و بی ضرورت و اندیشه چهارم آنکه آنست که در آن لفظی آن کتاب در خود معلوم است و آن معنویت و ذلک بان الله تزل الکتاب با خود خود و معنی جلد بر خود قسم صحیح شود و جواش آنکه حرمت و او در روان الذی من الله و فی الکتاب حرمت علف نیست بلکه برای حال است پس آنکه لازم نمی آید مفسرین آن کسوف و از ایامی الهی آن معنویت داشته اند که سره او از جهت دخول لام پنداشته لیکن تکلف و نیکو چنانچه است و آنکه کتاب کسوف کسوفی میگویند و شوت بخورند و میگویند که مارا شایسته از هر گری و حدیث فرود آمدن و حضرت قول داده اند حال آنکه اسباب یا هر برای بسیار از آثار است و اسباب مغفرت بر بخور و حاصل کردیم و میگویند که اقل این قدر خودی میباید که ما در اوقات نماز میگویند میگویم و این قدر در مغفرت و هدایت کافی است که میگویند که هر خطی است زیرا که آنش آنست که میباید نیست یکی که اثر هدایت و سبب مغفرت نوشته آنش ثلث الهی آنکه میگردانید و وقت نماز و خوشحکم یعنی روی خود را به آنکه در ایامی و لایعاید است پاک کنید و در شوت خود مال و در بعدی و جریع و قریع تعلیم بنمایند که نهایت این روزگار و اندین آن است که کوچه شما واقع میشود و قبل آنش یعنی بنای آن اگر قبل شما از مکانی گند و نمازی خود اندیست مشرق باشد و لفظی سبب یعنی وجاب مغرب اگر قبل شما از مکانی که در نمازی خود اندیست مغرب باشد و از نماز مشرق و مغرب هیچ نیکی حاصل نمیشود و چنانکه مشرکان اقباب پرستان نیز میگویند که شما حقیقه روی خود را بقبل می گردانید و دل خود را نیز بسوی صاحب قبل میگردانید و چون این کردید معلوم شد که آن هم مقصود شما بود و حال مشرق و مغرب که بر وجهیست و از نماز در جماعه که بر مشرکان و اقباب پرستان معظم و قیام عبادت این چنین است که روزگار و اندین یا شما اصلا خودی و یکی ندارد پس حال جنوب و شمال و دیگر جهات تا بین این نیز خواهد بود و لکن البز ایضا و لیکن یکی که اثر هدایت و سبب مغفرت است و در گردانیدن این معنی آنست که باید که کسی است که ایمان آورد و خدا را یابان بجا حاصل نمیشود و مگر چون او تعالی را معبود و یگانه دانست بنیان و اشکار او قادر بر هر چیزی و زنده و قادر که مجبور کسی نباشد و پاک حجابات و مغایر محبت است و سبب نون و بی نوز و زنا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

افتل و مبداء معجم رعایت بر تاج و کثیف قتل می تواند شد مثلاً اگر شخصی کسی را بسوزد یا بکشد یا بکشد و در میان قتل و کشتن از میان میگذرد و اگر کسی
 منکر است و همچنین اگر شخصی بگوید معتبر را بگوید کشت او را و این طریق می تواند کشتن را بشمارد و اگر کسی با خود و حدیث منقول است بنیت در
 در هر یک که رعایت بر تاج و کثیف قتل می تواند شد مثلاً اگر شخصی کسی را بسوزد یا بکشد یا بکشد و در میان قتل و کشتن از میان میگذرد و اگر کسی
 نیز بر این وجه که رعایت بر تاج و کثیف قتل می تواند شد مثلاً اگر شخصی کسی را بسوزد یا بکشد یا بکشد و در میان قتل و کشتن از میان میگذرد و اگر کسی
 بطریق و وجه که رعایت بر تاج و کثیف قتل می تواند شد مثلاً اگر شخصی کسی را بسوزد یا بکشد یا بکشد و در میان قتل و کشتن از میان میگذرد و اگر کسی
 بر ترک گناه و درستی است که کار بدی است که خلق را بر این اطلاع میسر اندازد اگر کسی بداند که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 می شود بر قائل بعد از قتل میگوید که من توبه کرده ام و در اینجا میگویند که اگر کسی بداند که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 است زیرا که در غایت تمام گرفتن بر غنی است پس در ترک تمام خلق و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 و بعد از تحقیق که گناه که حقیقت توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 در اینجا نیست پس برای تمام این توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 که اگر کسی در اینجا توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 داشت منقول که شخصی از آن توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 معاف خواند و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 و هرگز گناه خود نمرد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 و معاف خواند و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 است که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 این نیست و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 خصم تحقیق که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 نموند و چون چنین است که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 عقوبت که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 زمان که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 است و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 منقول که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 با توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 بر توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 محرومان که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 اختلاف عدل که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 خون از طرف و از آن منقول است خاصه که در شریعت میگوید و این بود چه در شریعت است با عارض خون گرفتن بر توبه بخورد
 در شریعت است که خون بگیرد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 و اگر خواهی که توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد
 بر توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد و توبه بخورد

مودشتن روزانه در ایام روز و شبان خرم بود و در عهد حضرت آدم هم تا آخر تاریخ که حضرت است برین وضع افتاده ای و درین ایام روز و شبان
 مختلف بود و در حضرت آدم هم روزهای بام غصه و باده فرض بود و در عهد و آن مدینه عاشورا و در حضرت زینب و چند روز دیگر فرض بود و در نصای
 رمضان لیکن آنکه هر چه آن ماه رمضان را و شدت سرما و گرما و روز و کفرین شاق و افتادن چنان مقرر کرد که در دوم برین بجهاد روزه عوض می
 دادند و باین ترتیب که این نیمه تبدیل میست روزه افزوده و در حضرت امیرالمومنین علیه السلام هر چه در کتاب است که روزه حرام است
 قدیم که ساحت از فرصت آن خالی نماند و در عهد حضرت آدم هم تا این ایام که این کتاب برین تکلیف محض بر شما مقرر کرده ایم و این جزیره است
 کرده است که مسلمانان که برین نظم پی برده و کفر و اذلال شرعی را باطل سازد یا گرفت پس چنان قرار داد شد که موافق با این کتاب خوردن و
 آشامیدن را بعد از نماز صبح قوت باید کرد و همچنین است زمان که آنکه این محمول را بجا نیاورد و منوع شود و بعد از این که حاتم زید علیه السلام
 و این کتاب را در این محلی قس نیز برین مضمون را روایت کرده اند و بعد از این محمول را بجا نیاورد و منوع شود و بعد از این که حاتم زید علیه السلام
 پیش گیرند و بهجت اول آنکه شش بند کردن نفس را و افواجات و مرغبات خود حاصل کند و چنانچه در روز حکم خدا ضرر و زیان ندارد و باری
 کونش شاکها قضای شده بکنند و همچنین بر سایر ایام از نهضت و قضا و تعالی هر چند مرغوب و محبوب باشند باز قوتانید و نام پس فرض کردن این است
 در دوش جس فعل مقتضیات خود شما حاصل کرد و دو مامور با وضت جان و دل و اطفال که در ترک کوفات اول یا نه یا خاموش کرده باز کار
 مقصود شوق بسیار اند و در آنکه شیرین گمان از شدت و سرور و شهرت و غضب پیدا شد و در این عبادات این هر دو چیز را میکنند و در آنکه
 مدار شهرت و غضب هر دو بر کثرت فریج و شانت روح است و روح از اخذ و اثره متولد میشود و چون در تعقل خدا و شلو بگوید روح غم
 و در قی کرد و طاعت اجزای شهرت و غضب و دانه و بالا فطر از ترک این هر دو خلعت و میسر نماید و لهذا این عبادات را و در حق فطر
 شد آیا یا ما منع کرد که آفتی معنی روزه بای چند فرموده شد که بسیار کم باشند تا تاثیر میسر شود و در غضب بکنند و در آنکه
 بیک و بار صد مرتبه ترک کوفات را تا طهر می کند و از آن سبب که در بسیار از قرون که هر که کثرت شهرت و غضب پیدا کند و در حق فطر
 و عبادات را هم در نماز و در سبب این عبادات را و در مثل نماز و نفل و سفر حج و جهاد و طلب علم و مطالعه کتب دین و عبادات را و در این
 مشاییت خانه و سعی در حوائج اقارب و معاجان باز نمایند و در وجه تقوی شما قصوری واقع شود و آن در غرض می فرموده شد و روزی یک بار
 است زیرا که مدت یکبار مدت متوسط است و میان مدت بفته که بسیار کم است و در سوال که بسیار افزون است پس بیگام رحایت توسط برین
 مدت را اختیار کردن مناسب گردید و نیز او را حقیقه که به مجرد اوقات احوال یا زمانی سفر حج می شود و یکی سه روز است اولی و در شبان
 که در البته بجز حرکت اولی است دوم در ماه که در البته بجز حرکت آخر است سوم در ماه سال که در البته بجز حرکت اولی است و در این هر دو
 با دوره های متخالف و دیگر مانند دوره بفته سال قمری و در ماهی حقیقت نیستند بلکه از مکرر یکبار دوره حاصل میگردد و درین ماه و در آنکه اگر در
 شب مدتها اختیار میکردند و در دخول شب دوره لازم می آمد و همچنین اگر در روز و شب غیابت قبل است تا تاثیر ندارد و اگر چنان که در
 شود و دیگر آن دوره بوجهی که در میان هر دو دوره فاصله باشد تا تاثیر مقتدره ندارد و مگر در فصل راجع برود و دوم میشود یا مانند دوم
 در ماه سال اگر قدری صاف میسر تبدیل فصول را بهر و طول مدت موجب اشکال را مزه میگرد و پس اختیار کرده دوم ششین شد و همچنین
 ماه هر یک که هم است که نزول قرآن اول از لوح محفوظ تا بیان دنیا واقع شد و در مقدمه که میسر است بریت العزله پس مدت در هر حرکت
 همان آسمان را در هر یک مدت که مناسب تمام باشد و در قرآن درو اعتبار باید کرد و اگر کسی گوید که در نقطه ای یا ماحد و حیات بین قید و غیر
 می شود که آن روز یا غمره شده و انداز مدت یکبار کامل متصل ازین نقطه چه قسم دریافت شد گویم که روزها که بیان اینها را که در پیش خود
 شمار نام و دیگر مانند روزهای ماه است و در روزهای هفت رانام بای آتیا باشد و در باعداد و فطرت و اوقات که باعدادی هستند که در این
 یا که در نام آن روز یا عدد هم بهر است پس احتمال میگردانی که در روزهای ماه را که در آنجا ماه است که باعداد یا کوه میشود و در دوم و چهارم و ششم و هفتم و نهم
 عشر و نام است بعد از آن تمام ماه و نیز که در آخر او یا ماحد و در این شمار روزها که در این ماه یا ماحد و در این شمار روزها که در این ماه یا ماحد و در این شمار

[illegible]

در نزدی و فاسحی و دیگر کتب معتبره حدیث از آن حضرت معلوم می شود که آنحضرت
 حضور نبی پیغمبر اسلام اینجی خیر خرم درود بود و گوید هر کس این عمل کند
 نبی او را میل از تن برافیند اما فی آن عمل کند حضرت محمد
 علیه السلام بنا بر این روایتی که از ایشان نقل گردان حکایت است
 خود حضرت عیسی هم ایدی تنگ حضرت
 عیسی هم گویند که در شما اولم
 فیما بین
 چون از راه رسید